

عبدالوهاب بن عطاء هم از عوف از ابن سیرین از ابو عجماء سلمی از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است: * من خبر ندارم که پیامبر بر کابین همسرانی که می‌گرفته و دخترانی که عروس می‌فرموده است مهریه بیش از دوازده وقیه که چهارصد و هشتاد درم است مقرر داشته باشد.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد (ع) از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است: * مهریه زنان رسول خدا (ص) پانصد درم بوده است.^۱

سخن دربارهٔ دیگچه غذای سعد بن عباد که برای زنانی که رسول خدا خواستگاری می‌فرمود می‌فرستاد

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) هرگاه از زنی خواستگاری می‌کرد می‌فرمود از دیگچه خوراک سعد بن عباد او را آگاه سازید، از آن برایش یاد کنید.

و همو، از محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده از حضرت ختمی مرتبت نظیر همین سخن را برای ما نقل کرد.

و باز همو از سعید بن محمد بن ابی زید ما را خبر داد که می‌گفته است: * از عماره بن غزیه و عمرو بن یحیی دربارهٔ محتوای دیگچه سعد بن عباد پرسیدم هر دو گفتند گاه غذای همراه با گوشت و گاو باروغن و گاه با شیر بود که آن را به حضور حضرت پیامبر می‌فرستاد و به هر خانه و پیش هر یک از همسران خود می‌رفت دیگچه را آن جا می‌فرستاد.

باز همو از قدامه بن موسی ما را خبر داد که می‌گفته است: * شنیدم محمد بن عبدالرحمان بن زراره دربارهٔ دیگچه سعد سخن می‌گوید.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن یعقوب از عمه‌اش ام سلمه ما را خبر داد که

۱. حضرت امام محمد تقی جواد هم در خطبه‌یی که برای عقد دختر مأمون برای خود ایراد فرموده است میزان مهریه را به اندازهٔ مهریه حضرت صدیقه زهرا که پانصد درم سره است پیشنهاد فرمود. به شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴، چاپ مؤسسه آل‌البیت، قم ۱۴۱۲ ق مراجعه فرمایید.

می گفته است: «انصاری که بیشتر به پیامبر مهر می ورزیدند سعد بن عباد و سعد بن معاذ و عماره بن حزم و ابویوب انصاری بودند و این به سبب همسایه نزدیک بودن ایشان با آن حضرت بود و هیچ روزی نمی گذشت مگر آنکه یکی از ایشان هدیه‌یی برای رسول خدا - کاسه همسایگی - به هر کجا که بود می فرستادند. دیگچه سعد بن عباد همه شب به هر خانه‌یی از خانه‌های همسران پیامبر که رسول خدا آن جا بود آورده می شد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از عون بن ابی حارث از رُمیثه ما را خبر داد که می گفته است: «از ام سلمه شنیدم که می گفت هو و های من با من گفتگو کردند که بار رسول خدا دربارهٔ این موضوع گفتگو کنم، گوید، ام سلمه و ام حبیبه دختر ابوسفیان و زینب دختر خزیمه و جویریة دختر حارث و میمونه دختر حارث و زینب دختر جحش بر کرانه شامی مسجد و عایشه و صفیه و سوده بر کرانهٔ دیگر ساکن بودند، ام سلمه می گفت آنان به من گفتند مردم بیشتر هدیه‌های خود را برای پیامبر (ص) به خانه عایشه می فرستند ما هم آنچه را عایشه دوست دارد و می خواهد دوست داریم و می خواهیم چه خوب است با رسول خدا گفتگو کنی که به مردم تذکر دهد هدیه‌های خود را در همهٔ خانه‌های ایشان و در هر کجا که نوبت ایشان است بفرستند، ام سلمه می گوید چون رسول خدا پیش من آمد به ایشان گفتم یاران من از من خواسته‌اند با شما گفتگو و تقاضا کنم که به مردم فرمان دهی هدایای خود را در هر کجا که شما هستید بفرستند و گفتند ما هم آنچه را عایشه دوست می دارد دوست می داریم، می گوید پیامبر (ص) در این باره پاسخی به من نداد، آنان نتیجه را از من پرسیدند، گفتم پاسخی به من نفرمود. گفتند دوباره بگو، من چنان کردم باز هم پاسخی نفرمود، در سومین شبی که پیش من آمدند بازگو کردم فرمود: «دربارهٔ عایشه مرا آزار مده که در بستر هیچ یک از شما جز خانه و بستر عایشه بر من وحی نازل نشده است».

محمد بن عمر واقدی می گوید، این خبر را به اطلاع مالک بن ابی الرجال رساندم، او گفت پدرم از قول عمره برایم نقل کرد که می گفته است: «عموم مردم انتظار روزی را می کشیدند که پیامبر (ص) به خانهٔ عایشه می رفت و هدایای خود را آن جا می فرستادند.

۱. به راستی که جعل اینگونه احادیث از سوی امویان برای بزرگ نشان دادن عایشه و رفع گرفتاری او به سبب آیات مبارکات سورهٔ تحریم که به نسبت از سوره‌های آخر قرآن است جعل و وضع شده است اسباب زحمت محققان گردیده است. به گفتهٔ زمخشری در تفسیر آیهٔ ۳۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب وحی در خانهٔ همه همسران رسول خدا نازل می شده است به ویژه آیهٔ تطهیر که در خانهٔ جناب ام سلمه، نازل شده است و به تفسیر ابوالفتوح مراجعه شود.

میهمانان هم به همین سبب که هدیه‌ها به خانه‌ی عایشه فرستاده می‌شد از میهمانی رفتن آن روز به خانه‌ی رسول خدا شادتر می‌شدند.

سخن درباره‌ی خانه‌های همسران رسول خدا

واقدی ما را گفت که از مالک بن ابی‌الرجال پرسیدم خانه‌های همسران پیامبر (ص) کجا بوده است؟^۱

او از گفته‌ی پدرش از مادر بزرگش مرا گفت که تمام حجره‌ها بر کرانه‌ی چپ قبله‌ی مسجد تا جایگاه منبر قرار داشته است و کنار منبر دورترین حجره شمرده می‌شده است، وانگهی همه‌ی زنانی که عوف بن حارث در حدیث خود نام برده است در یک زمان و در محضر و زندگی پیامبر نبوده‌اند، مثلاً زینب دختر خزیمه پیش از آنکه ام سلمه همسر رسول خدا شود در گذشته است و ام سلمه در حجره‌ی او ساکن شده است. در همان سال زینب دختر جحش هم به ازدواج رسول خدا درآمده است. سوده پیش از عایشه همسر رسول خدا بوده است و پیش از همه زنهای آن حضرت - که پس از جناب خدیجه به همسری گرفته‌اند - سوده و عایشه را پس از آمدن رسول خدا (ص) به مدینه با هم از مکه به مدینه آوردند، و حال آنکه ام حبیبه در سال هفتم هجرت همراه مسافران دو کشتی به مدینه آمد و ازدواج با صفیه هم در همین سال بوده است و ازدواج با حفصه پیش از ازدواج رسول خدا (ص) با ام سلمه و زینب دختر خزیمه صورت گرفته است.

واقدی از ابن ابی سبره از محمد بن عبدالله عبسی از محمد بن عمرو بن عطاء عامری ما را خبر داد که می‌گفته است: * حجره‌های پیامبر (ص) همانهاست که همسرانش در آنها ساکن بودند، گوید سوده دختر زمعه وصیت کرد که حجره او را در اختیار عایشه بگذارند، و وارثان صفیه دختر حُئی حجره او را به یکصد و هشتاد هزار درم به معاویه بن ابی سفیان فروختند.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در نوسعه‌ی مسجدالنبی در سده‌ی اول هجری همه حجره‌ها ضمیمه مسجد شده است.

ابن ابی سبره می‌گوید یکی از شامیان مرا خبر داد که معاویه به عایشه پیام داد که حق شفعه برای تو محفوظ است و خرید حجره او را به او پیشنهاد کرد و به یکصد و هشتاد هزار و گفته‌اند به دویست هزار درم از او خرید و تعهد کرد که عایشه خود تا هنگامی که زنده باشد همان جا بنشیند، چون آن مال را پیش عایشه آوردند هنوز از مجلس خود برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، و نیز گفته‌اند که ابن زبیر خانهٔ خالهٔ خود عایشه را خرید و برای او شرط اقامت مادام‌العمر را در آن حجره پذیرفت و گویند بنهای آن را که پنج شتر تنومند می‌کشیدند به حضور عایشه آوردند و هنوز از مجلس برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، خدمتکارانش گفتند کاش یک درم - اندازه کمی و اندکی - از آن را برای ما باقی می‌گذاشتی، عایشه گفت اگر به یادم آورده بودید این کار را می‌کردم.

واقدی، از ابن ابی سبره از ابوبکر بن عمرو از گفتهٔ سالم پسر عبدالله بن عمر نقل می‌کرد که می‌گفته است: * خانه حفصه از او باقی ماند و عبدالله بن عمر آن را به ارث برد و هنگامی که آن حجره ویران و ضمیمه مسجد نبوی شد ابن عمر از دریافت بنهای آن خودداری کرد.

و همو از ابن ابی سبره، از ثور بن یزید از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * وارثان ام سلمه حجره او را در قبال دریافت مالی - مزرعه‌یی - فروختند، واقدی می‌افزود که و گفته شده است آن را فروخته‌اند.

واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزادهٔ زهری - از زهری و محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه آمد و در خانهٔ ابویوب ساکن شد، ابورافع و زید بن حارثه را همراه دو شتر و پانصد درم که از ابوبکر دریافت فرمود که آن را به مصرف خرید مرکب برسانند به مکه فرستاد و دستور فرمود که اهل و عیال آن حضرت را به مدینه آورند، ابوبکر هم عبدالله بن اریقط دثلی را با دو یا سه شتر همراه آنان فرستاد و برای پسرش عبدالله بن ابی بکر نوشت که همسر و عیال ابوبکر را روانه کند، گوید زید بن حارثه همسران رسول خدا و فاطمه و ام کلثوم دختران آن حضرت و سوده دختر زمعه را که همسر رسول خدا بود به راه انداخت.^۱ زید بن حارثه

۱. در این باره در منابع کهن و ارزندهٔ شیعی آمده است که علی علیه‌السلام عهده‌دار بردن و کوچ دادن دختران و همسر حضرت ختمی مرتبت به مدینه بوده است. به‌عنوان مثال به شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۳ در گذشته به سال ۴۱۳ هجری چاپ سید کاظم موسوی میاموی، تهران ۱۳۷۷ ق مراجعه فرمایید.

می‌خواست زینب دختر رسول خدا را هم به مدینه ببرد ولی شوهرش ابوالعاص بن ربیع از آن کار جلوگیری کرد. رقیه دختر دیگر پیامبر (ص) را شوهرش عثمان بن عفان پیش از آن با خود به مدینه برده بود.

زید بن حارثه همسر خود ام ایمن و پسرش اسامه را هم که همراه اهل و عیال پیامبر (ص) زندگی می‌کردند با خود برداشت، عبدالله بن ابی بکر هم ام رومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء را برداشت و همگی با هم به مدینه رسیدند و در آن هنگام پیامبر مشغول ساختن مسجد و خانه‌هایی برگرد آن بود، و چون ایشان فرارسیدند آنان را در یکی از خانه‌های حارثه بن نعمان ساکن فرمود، و سپس برای عایشه حجره‌یی ساخت که پیکر شریف رسول خدا در همان حجره به خاک سپرده شد، در آن حجره فزون بردی که برای رفت و آمد عایشه بود - که به بیرون از مسجد باز می‌شد - دری هم مقابل آن قرار داد که رسول خدا (ص) از آن در به درون مسجد و برای نماز می‌آمد، و هرگاه که پیامبر (ص) در مسجد معتکف بودند سر خود را از عتبه همان در بیرون می‌بردند و عایشه با آنگاه‌گاهی در عادت ماهیانه بود سر رسول خدا را می‌شست.

واقدی از ابراهیم بن شعیب از یحیی بن شبل از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد و علی (ع) فاطمه را به همسری گرفت و علی (ع) خواست همسر خود را به خانه‌اش ببرد، پیامبر به علی (ع) فرمود حجره‌یی برای خود پیدا کن و او به جستجوی حجره برآمد و حجره‌یی که اندکی با حجره پیامبر فاصله و در پشت آن قرار داشت فراهم آورد و همان‌جا با فاطمه زفاف کرد، پس از چندی پیامبر (ص) پیش فاطمه آمد و فرمود دوست دارم و می‌خواهم که تو را به خانه‌یی نزدیک خودم منتقل کنم، فاطمه به ایشان گفت با حارثه بن نعمان گفتگو فرمای تا از خانه خود به جای دیگر برود و به او گوشزد فرمای که این خواسته شماست، پیامبر فرمود حارثه آن قدر برای ما خانه خالی کرده است که از گفتن این موضوع به او آزرده‌ام، قضا را این موضوع به اطلاع حارثه رسید و خانه خود را خالی کرد و به حضور پیامبر آمد و گفت شنیده‌ام دوست دارید فاطمه را نزدیک خودتان مسکن دهید و اینک خانه من که نزدیک‌ترین خانه‌های بنی‌نجار است آماده است و همانا که من و اموال من از خدا و رسول خدایم و ای رسول خدا به خدا سوگند آنچه را که از من می‌گیری برایم خوشتر از چیزهایی است که باقی می‌گذاری، پیامبر فرمود راست می‌گویی خدایت برکت دهد، و فاطمه (ع) را به خانه حارثه منزل داد.

واقدی می‌گوید، حارثه بن نعمان خانه‌هایی نزدیک مسجد داشت و هرگاه پیامبر همسر تازه‌یی می‌گرفت حارثه یکی از آنها را که معمولاً مسکن خودش بود خالی می‌کرد و چنان شد که همهٔ خانه‌های حارثه در اختیار پیامبر (ص) و همسران آن حضرت قرار گرفت. واقدی از عبدالله بن یزید هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است: «خانه‌های رسول خدا را در آن هنگام که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مدینه بود و می‌خواست آنها را ویران و ضمیمهٔ مسجد کند دیدم، خانه‌هایی از خشت خام بود و حجره‌ها از شاخه‌های بریده خرما که میان آن را گل اندود کرده بودند ساخته شده بود، آنها را شمردم نه خانه بود که در فاصله خانه عایشه تا دری که مخصوص آمدوشد پیامبر (ص) بود و از آن جا تا حدود خانهٔ امروزی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله ادامه داشت، خانه و حجره‌ام سلمه را دیدم که با خشت خام ساخته شده بود، از پسر پسر ام سلمه از سبب آن پرسیدم، گفت هنگامی که پیامبر (ص) به جنگ دومة الجندل رفته بود ام سلمه خانه و حجره خود را با خشت خام ساخت، هنگامی که پیامبر برگشت و به آن خانه ساخته شده از خشت خام نگریست قضا را ام سلمه نخستین همسر آن حضرت بود که به حضورشان آمد، پیامبر پرسیدند این بنا چیست؟ ام سلمه گفت خواستم بدینگونه از دیدگان مردم پوشیده بمانم، فرمود ای ام سلمه ناپسندترین راهی که مال مسلمان در آن هزینه می‌شود بنا و ساختمان است.

محمد بن عمر واقدی از اسرائیل از جابر از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) در مورد چیزی جز خانه‌های همسرانش و زمینی که آن را وقف فرموده بود وصیت نکرد.

محمد بن عمر واقدی از معاذ بن محمد انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عطاء خراسانی در حضور عمران بن ابی انس که میان مرقد مطهر رسول خدا و منبر نشسته بودند شنیدم می‌گفت من خانه‌های همسران رسول خدا را دیدم که از شاخه‌های خرما بود و بر درهای آن پرده‌های سیاه موین آویخته بود، می‌گفت در همان حال نامه ولید بن عبدالملک رسید و خوانده شد که در آن فرمان داده بود حجره‌های همسران رسول خدا (ص) ضمیمه مسجد شود و من در هیچ روز بیشتر از آن روز گریه کننده ندیدم، عطاء می‌گفته است در آن روز از سعید بن مسیب شنیدم که می‌گفت به خدا سوگند دوست می‌دارم این دو لتمدان این حجره‌ها را به حال خود بگذارند تا آنکه کودکان مدینه که پرورش

می یابند و بزرگ می شوند و هرکس به مدینه می آید و از کرانه صحرا می رسد ببینند که رسول خدا در زندگی این جهانی به چه چیز بسنده فرموده است و وسیله بی باشد که مردم را از مال اندوزی و فخر فروشی به یکدگر در این جهان بازدارد.

معاذ بن محمد انصاری می گوید، چون سخن عطاء خراسانی تمام شد عمران بن ابی انس گفت چهار خانه از آن نه خانه با خشت خام بود و حجره هایش از شاخه خرما و پنج خانه دیگر از شاخه های گل اندوده بود و حجره هم نداشت و بر در خانه ها پرده موین آویخته بود، من پرده را اندازه گرفتم بلندای آن سه ذراع و پهنای آن یک ذراع و یک وجب یا کمتر از آن بود، و اما آنچه درباره فراوانی گریه آن روز گفتم، من خود در مجلسی بودم که تنی چند از فرزندان اصحاب رسول خدا از جمله ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوامامه پسر سهل بن حنیف و خارجه پسر زید آن جا بودند و چندان گریستند که ریشهای ایشان از اشک خیس شد، ابوامامه در آن روز می گفت ای کاش این حجره ها را ویران نمی کردند و به حال خود می گذاشتند تا مردم از ساختن بناهای بلند کوتاه می آمدند و می دیدند که با آن که کلیدهای گنجهای این جهان در دست رسول خدا بود خداوند بر او در این جهان به چه چیزی خشنود بود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن عامر اسلمی ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری در حالی که در محل نماز گزاردن خود در مسجد پیامبر(ص) نشسته بود و آن جا در فاصله ستونی که کنار مرقد مطهر است و ستون دیگری که کنار دری است که به باب النبی مشهور است قرار داشت، برای من نقل کرد که این جا که من نشسته ام خانه زینب دختر جحش است که پیامبر(ص) همین جا نماز می خوانده است و از همین جا تا در خانه کنونی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و کنار حیاط مسجد خانه های همسران رسول خدا در یک ردیف قرار داشت من خود آنها را دیده بودم که از شاخه های گل اندود ساخته شده بود و بر آن پرده های موین آویخته بود.

سخن درباره چگونگی تقسیم وقت رسول خدا(ص) میان همسرانش

اسماعیل بن ابراهیم، از ایوب، از ابوقلابه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا(ص)

روزهای خود را میان همسرانش تقسیم می فرمود و عادلانه رفتار می کرد و با این حال به پیشگاه خداوند عرضه می داشت که «پروردگارا این تقسیم من در موردی است که خود توان آن را دارم و در اختیار من است دربارهٔ چیزی که در اختیار تو است و مرا در آن توانی نیست نگو هشتم مکن، یعنی دوست داشتن در دل که اختیاری نیست.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا را درحالی که در عبایی می نهادند - یعنی در سختی بیماری آن حضرت - به خانهٔ همسرانش می بردند.

و همو از ابراهیم بن سعد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر(ص) بیمار شدند یعنی همان بیماری که در آن رحلت فرمودند فاطمه(ع) پیش همسران آن حضرت رفت و فرمود برای رسول خدا گردش میان شما - و از این خانه به آن خانه آمدن - دشوار است، گفتند ایشان در کمال آزادی باشند و آن حضرت در خانهٔ عایشه - بستری - بود.

و باز همو، از حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * چون رسول خدا در بیماری مرگ خود سنگین شد سؤال فرمود فردا نوبت من کجاست؟ گفتند پیش فلان بانو، پرسید پس فردا نوبت کیست؟ گفتند نوبت فلانی، همسرانش متوجه شدند که مقصود آن حضرت اقامت در خانهٔ عایشه است، گفتند ای رسول خدا ما همگی نوبت خود را به خواهرمان عایشه بخشیدیم.

و همو از اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی ربیع از پدرش و او از گفتهٔ مادرش ما را خبر داد که می گفته است * همسران رسول خدا(ص) آن حضرت را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که می خواهد بر نوبت دیگری ترجیح دهد و پیامبر(ص) عایشه و زینب دختر جحش را ترجیح می نهاد.

باز هم واقدی از شیبان بن عبدالرحمن، و قیس از منصور از ابورزین ما را خبر دادند که می گفته اند * پیامبر(ص) تصمیم گرفت برخی از همسران خود را طلاق دهد و آنان که متوجه شدند ایشان را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که دوست می دارد و می خواهد بر نوبت دیگران ترجیح دهد.

واقدی، از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خود قرعه می کشید و نام هریک

در می آمد همو را با خود به سفر می برد و برای هریک از همسرانش یک شبانه روز خویش را به نوبت اختصاص داده بود و سوده شبانه روز خویش را برای خشنودی رسول خدا (ص) به عایشه بخشیده بود.

واقدی، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام بن عروه، از پدرش عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده سالخورده شده بود و پیامبر هم چندان بهره‌ی از او نمی برد و چون سوده از سویی موقعیت عایشه را می دانست و از سوی دیگر بیم داشت که رسول خدا از او جدا شوند و می خواست که در محضر پیامبر باقی بماند به آن حضرت پیشنهاد کرد که شبانه روز نوبت من از عایشه باشد و شما در مورد من آزادید، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت و در همین باره این آیه نازل شد که می فرماید «و اگر زنی بیم ناسازگاری یا روی گردانی را از سوی شوهر خود داشت باکی بر آن دو نیست که به هر طریق میان خویش آشتی کنند...»^۱

واقدی، از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حُصَین، از قاسم بن محمد بن ابی بکر، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خویش قرعه می کشید که کدام یک همراه باشند و هرگاه قرعه به نام شخص دیگری جز من بیرون می آمد نشان ناخشنودی در ایشان دیده می شد، و هیچگاه از سفر برنگشت مگر آن که نخست از میان همهٔ همسرانش پیش من می آمد و نوبت را از خانهٔ من شروع می فرمود.^۲

و همو، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام از پدرش - یعنی عروه بن زبیر - از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * کمتر روزی بود که پیامبر (ص) پیش همسران خود نرود، آن حضرت معمولاً نزدیک همسر خود می رفت و دست بر شانه اش می نهاد و او را می بوسید و این کار را نسبت به همه همسران خود انجام می داد و اگر نوبت یکی از ایشان بود همان جا می نشست و گرنه بر می خاست، و هرگاه پیش ام سلمه می رفت آن جا بیشتر

۱. بخشی از آیه ۱۲۸ سوره نساء است، شیخ طوسی هم در تفسیر تبیان ذیل این آیه همین موضوع را از گفتهٔ ابن عباس هم روایت می کند.

۲. ابوداود و احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری و بیهقی که همگی از استادان برجستهٔ حدیث اهل سنت اند نوشته اند که رسول خدا چون به سفر می رفت از همه دبرتر با فاطمه (ع) بدرود می کرد و چون بازمی آمد نخست پیش او می رفت و او را می بوسید و می فرمود پدر و مادرم فدایت باد، به فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

می ماند. عایشه می گوید من و حفصه - که هر دو با یکدیگر همدست بوده اند - گفتیم گمان می کنیم که پیامبر با ام سلمه نزدیکی می کند، و این موضوع بر ما دشوار می آمد و سرانجام کسی را واداشتیم که از موضوع آگاه شود و برای ما خبر آورد!؟ معلوم شد هرگاه پیامبر پیش او می رود ام سلمه مشک کوچک عسل خود را می آورد و پیامبر(ص) که عسل را دوست می داشت دهان خود را باز می کند و یک دهان از آن می خورد، آن دو پس از آگاه شدن گفتند چه چیزی را باید در نظر پیامبر ناخوشایند جلوه دهیم که در خانه ام سلمه توقف نفرماید و سرانجام گفتند پیامبر را چیزی به این اندازه ناراحت نمی کند که بگوییم از شما بوی بد و ناخوش به مشام می رسد! یکی به دیگری گفت هنگامی که پیامبر نزدیک تو رسید بگو از شما بوی چیزی احساس می کنم پیامبر خواهد فرمود بوی عسلی است که در خانه ام سلمه خورده ام، تو بگو ای رسول خدا! گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن را مکیده است - که ماده بدبویی است - گوید رسول خدا(ص) به خانه عایشه رفت و چون به او نزدیک شد عایشه گفت از شما بوی ناخوشی احساس می کنم، چه چیزی خورده اید؟ فرمود اندکی عسل از خانه ام سلمه، عایشه گفت گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن مکیده است. پیامبر(ص) از خانه عایشه به خانه حفصه رفت و چون به او نزدیک شد او هم همانگونه گفت، و چون هر دو این سخن را گفتند پیامبر را سخت ناخوش آمد. پس از این به خانه ام سلمه رفت و چون عسل را پیش ایشان آورد فرمود آن را کنار ببر مرا به آن نیازی نیست.

عایشه می گفته است به خدا سوگند می دیدم که گناه بزرگی انجام دادیم و رسول خدا را از خوردن چیزی که آن را دوست می داشت بازداشتیم.^۱

واقعی از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حصین از عبدالله بن رافع ما را خبر داد که می گفته است: «از ام سلمه درباره آیه نخست سوره تحریم که می فرماید «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برایت روا داشته است حرام می کنی» پرسیدم، گفت مشک کوچک عسل سپیدی داشتم که زنبورش صمغ بلوط مکیده بود و پیامبر آن را دوست

۱. جای سپاسگزاری است که این بانو اقرار به ارتکاب گناه بزرگ می کند و خوانندگان گرامی توجه دارند که چون در سوره تحریم دو تن از همسران رسول خدا به سختی سرزنش شده اند و ظاهراً آن دو حفصه و عایشه بوده اند که از رسول خدا را آشکار ساخته اند موضوع به این سادگی نبوده است و ظاهراً این روایات برای جبران آن ساخته و پرداخته شده است.

می داشت و از آن می خورد. عایشه به ایشان گفت زنبورش بر شکوفه خاربن نشسته و بوناک است و پیامبر (ص) خوردن آن را بر خود حرام فرمود و این آیه نازل شد.

محمد بن عمر واقدی از سفیان از عبدالکریم بن أمیه ما را خبر داد که می گفته است * از عبدالله بن عتبة بن مسعود پرسیدم رسول خدا چه چیزی را بر خود حرام فرمود؟ گفت مشگ کوچک عسلی را.

و باز همو از موسی بن محمد بن عبدالرحمان از پدرش از عمره نقل می کند که می گفته است * هنگامی که عایشه در حال مرگ بود ام سلمه در خانه عایشه حاضر بود و شنیدم می گفت خدایت رحمت آورد و تو را بیامرزد و از همه گناهانت درگذرد و در بهشت دیدارت کنم. پرسیدم مادر جان داستان غسل چیست؟ عایشه آن را برایم گفته است، ام سلمه گفت همانگونه است که او خبرت داده است. عمره سپس حدیثی همچون حدیث ابن ابی زناد از هشام از عروه نقل کرد.

و باز همو، از معمر، از زهری، از محمد بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، از عایشه ما را خبر داده که می گفته است * همسران رسول خدا فاطمه دختر پیامبر (ص) را با پیامی به حضور آن حضرت فرستادند. فاطمه (ع) اجازه گرفت پیامبر (ص) که همراه عایشه و کنار او بود اجازه فرمود، فاطمه درآمد و گفت همسرانت مرا به حضورت فرستاده اند و تقاضا دارند که دادگری را نسبت به دختر ابوبکر هم رعایت فرمایید، پیامبر در پاسخ فرمود دختر عزیزم! مگر چنان نیست که هرچه را من دوست داشتم تو هم دوست می داری؟ گفت آری همینگونه است، رسول خدا فرمود در این صورت این کار را برای عایشه دوست بدار.

فاطمه می گوید بیرون آمدم و پیش همسران رسول خدا رفتم و موضوع را به آنان گفتم، گفتند برای ما کاری نکردی، دوباره به حضور پیامبر برو. فاطمه گفت به خدا سوگند که در این باره هرگز یک کلمه هم به پیامبر نخواهم گفت. آنان زینب دختر جحش را فرستادند. او از رسول خدا اجازه خواست و چون اجازه فرمود وارد شد و گفت ای رسول خدا مرا همسرانت فرستاده اند و تقاضا دارند که درباره دختر ابوقحافه هم تساوی را رعایت فرمایی، عایشه می گوید سپس زینب زبان بر من گشود و دشنام دادن آغاز کرد. من به پیامبر (ص) می نگریستم که بینم چه هنگامی به من اجازه می فرماید که پاسخ دهم و همچنان نگاه می کردم تا آنکه دانستم رسول خدا را ناخوش نمی آید که از زینب انتقام بگیرم، من شروع کردم و چنان کردم که زبان در کام کشید و خاموش ماند. در این هنگام

پیامبر (ص) لبخندی زد و سپس فرمود این دختر ابی بکر است.

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از علی بن حسین ما را خبر دادند که می‌گفته است * همسران پیامبر (ص) به فاطمه (ع) پیام فرستادند که پیش آنان برود و چون آن جارفت با او گفتگو و از او خواهش کردند که به محضر رسول خدا برو و به ایشان بگو که همسرانت استدعا دارند نسبت به دختر ابوقحافه هم مانند دیگران رفتار فرمایی، فاطمه (ع) چند روزی درنگ کرد و آن کار را انجام نداد، سرانجام زینب دختر جحش به حضور فاطمه آمد و با او گفتگو کرد و فاطمه فرمود این کار را خواهم کرد، و میان همسران رسول خدا کسی جز زینب دختر جحش همسنگ عایشه نبود و او می‌توانست با عایشه بگو و مگو کند. فاطمه می‌گوید، به حضور پیامبر رفتم و گفتم همسران شما مرا فرستاده‌اند و از محضرت استدعا دارند که نسبت به دختر ابوقحافه^۱ هم مانند دیگران رفتار شود، پیامبر فرمودند «زینب تو را فرستاده است؟» فاطمه گفت او و جز او مرا فرستاده‌اند، پیامبر فرمود سوگندت می‌دهم که آیا او عهده‌دار این کار نبوده است؟ فاطمه گفت آری این چنین است، رسول خدا (ص) فقط لبخند زدند و فاطمه برگشت و آنان را آگاه ساخت، زینب گفت ای دختر رسول خدا! برای ماکاری انجام ندادی. همسران پیامبر (ص) به زینب گفتند تو خود به حضور پیامبر (ص) برو، گوید زینب رفت و اجازهٔ ورود خواست، پیامبر فرمودند این زینب است، اجازهٔ ورودش دهید، زینب وارد شد و به پیامبر گفت گویا همینکه دختر ابوقحافه دود ست خود را برای شما آشکار می‌سازد شما را بسنده است! میان ما و او به اعتدال رفتار فرمای. و سپس عایشه را دشنام داد و بر پوستین او افتاد، زُهری در دنبالهٔ حدیث خود می‌گوید از علی بن حسین پرسیدم زنان مورد توجه فقط زینب و عایشه بوده‌اند؟! گفت نه که ام سلمه را در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت منزلتی ویژه و مورد محبت ایشان بوده است و خدای همهٔ آنان را رحمت فرماید.

محمد بن عمر واقدی، از مخرمه بن بُکبیر، از زیاد بن ابی زیاد، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در تقسیم اوقات خود میان همسرانش آزاد بوده و هرگونه که می‌خواست رفتار می‌فرموده است و این به مناسبت این گفتار خداوند است که فرموده است «این نزدیک‌تر است به آنکه دیدگانش را روشن سازد» به‌ویژه چون

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که ابوقحافه پدر ابوبکر است و بیای عایشه، و نسبت دادن نوه به پدر بزرگ به جای پدر معمول و متداول است.

می دانسته‌اند که این فرمان خداوند است.^۱

واقدی، از معمر، از قتاده هم مانند همین را برای ما روایت کرد.

واقدی، از معمر، از قتاده، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * من برای پیامبر(ص) آب غسل ایشان را پس از هم‌بسترشدن ایشان با همهٔ آنان فراهم می‌ساختم، یا بر پیکر رسول خدا آب غسل را می‌ریختم. واقدی از سالم آزادکرده و وابستهٔ ثابت و او از سالم آزادکرده و وابستهٔ ابو جعفر، از ابو جعفر - امام باقر(ع) - هم ما را همینگونه خبر داد. واقدی، از معاویه بن عبدالله بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از گفتهٔ مادر بزرگش سلمی که کنیز پیامبر(ص) بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: * شبی پیامبر(ص) با همهٔ همسران نه‌گانهٔ خود که اتفاقاً در آن شب حضورش بودند نزدیکی کرد و در هر بار به من می‌فرمود آب غسل بیاور و پیش از آن که با دیگری هم‌بستر شود غسل می‌فرمود، من پرسیدم ای رسول خدا آیا یک غسل برای همهٔ موارد بس نیست؟ فرمود این کار پاکیزه‌تر و گواراتر است.^۲

سخن دربارهٔ مقررشدن حجاب از سوی پیامبر(ص) برای همسرانش

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از محمد بن عبدالله، از زهری، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * نخستین بار که حجاب مقرر شد به هنگام زفاف رسول خدا(ص) با زینب دختر جحش بود، انس می‌گفته است ابی بن کعب هم دربارهٔ این موضوع از من می‌پرسید، انس در پی سخن خود چنین می‌گفته است: * بامداد شبی که پیامبر(ص) با زینب عروسی کرده بود مردم را به چاشت دعوت فرمود، مردم خوراک خوردند و رفتند ولی گروهی از ایشان در خانهٔ پیامبر(ص) ماندند و نشستن خود را طول دادند، پیامبر(ص)

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره در تفاسیر به نست کهن فارسی به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۱۷۰ مراجعه فرمایید که به تفصیل توضیح داده است.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که نقل و بررسی این روایات از لحاظ روشن ساختن احکام لازم بوده است و نباید پنداشت که در آن و نوشتن آن رعایت احترام نشده است.

برخاست و از خانه بیرون رفت من هم همراهش رفتم و تا در خانهٔ عایشه رفتیم، پیامبر گمان برد که آنان رفته‌اند برگشت من هم در خدمتش بودم، چون وارد خانهٔ زینب شد و آنان همچنان نشسته بودند، باز برگشت و همچنان تا در خانهٔ عایشه رفتیم و بازگشتیم، در این هنگام آنان رفته بودند و رسول خدا میان من و خودش پرده را فرو هشت و احکام حجاب نازل شد.

و باز واقدی از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * احکام حجاب به هنگام زفاف پیامبر(ص) با زینب دختر جحش نازل شد و این به سال پنجم هجرت بود و از همان هنگام همسرانش را از من در حجاب قرار داد و من پانزده ساله بودم.

همچنین واقدی، از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * احکام حجاب به هنگام زفاف رسول خدا با زینب دختر جحش نازل شده است، انس می‌گفته است أم سلیم آمیزهٔ خرما و کشک و روغن در کاسه‌یی سنگی برای رسول خدا فرستاد و آن حضرت به من فرمود برو و هر کس از مسلمانان را که دیدی دعوت کن که پیش من آیند، انس می‌گوید بیرون رفتم و هر کس را دیدم دعوت کردم، آنان شروع به آمدن کردند و از همان خوراک کاسه می‌خوردند و بیرون می‌رفتند، در همان حال پیامبر(ص) دست خود را روی کاسه نهاده بود و دعا می‌کرد، گروهی از مردم - پس از خوردن غذا - همان جا نشستند و سخن گفتن با یکدیگر را آغاز کردند، پیامبر(ص) که از تذکر دادن به ایشان آزر می‌فرمود خود از خانه بیرون رفت و آنان را در خانه باقی گذاشت و خداوند این آیه را که می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر وارد مشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود نازل فرمود.^۱

همچنین محمد بن عمر واقدی از معمر، از ابی عثمان، از انس، از رسول خدا(ص) هم مانند همین را برای ما نقل کرده و باز واقدی از موسی بن عبیده از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگاه رسول خدا(ص) آهنگ خانهٔ خود می‌فرمود گروهی بر او پیشی می‌گرفتند و در خانه وارد می‌شدند و می‌نشستند، با آنکه آثار ناخشنودی در چهرهٔ رسول خدا دیده نمی‌شد ولی آن حضرت از آزر می‌فرمود به خوراک و خوردن نمی‌یازید،

۱. آیهٔ ۵۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

مسلمانان در این باره از سوی خداوند متعال سرزنش شدند و حق تعالی این آیه را نازل فرمود که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون آنکه به شما اجازه داده شود وارد خانه‌های پیامبر(ص) شوید...»^۱

واقدی از گفتهٔ معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * همسران پیامبر(ص) شبها برای قضای حاجت به آبریزگاه می‌رفتند، عمر بن خطاب پیش از آن به پیامبر(ص) می‌گفت همسران خود را در حجاب قرار بده و رسول خدا چنان نمی‌فرمود، شبی سوده که بانویی بلندبالا بود بیرون آمد و عمر با صدای بلند او را صدا زد و گفت ای سوده تو را شناختیم، و این از علاقهٔ عمر به نزول احکام حجاب بود.^۲

واقدی از عبدالرحمان بن ابی زناد و نافع از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از مقررشدن حجاب من و سوده برای قضای حاجت شبانه از خانه بیرون می‌رفتیم، عایشه می‌گفته است سوده بسیار بلندبالا و مشخص بود، عمر او را دید و شناخت و او را مورد خطاب قرار داد و گفت ای سوده! به خدا سوگند که از ما پوشیده نمی‌مانی، عایشه گوید، چون به حضور پیامبر(ص) برگشتم این موضوع را به ایشان گفتم آن حضرت درحالی که استخوان همراه با گوشتی در دست داشت و از آن می‌خورد فرمود «خداوند برای شما اجازه فرموده است که برای قضای حاجت خود بیرون روید».

محمد بن عمر واقدی، از اسحاق بن یحیی، از مجاهد، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * احکام حجاب همسران رسول خدا(ص) در این باره نازل شد که عمر بن خطاب همراه رسول خدا غذا می‌خورد دستش به دست یکی از همسران پیامبر(ص) خورد و حجاب مقرر گردید.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحمید بن عمران از ابوصباح موسی بن ابی کثیر از مجاهد هم همین را به ما خبر داد.

و باز همو، از سعید بن بشیر از قتاده از ابوشیخ هنائی از ابن عباس همینگونه برای ما نقل کرد.

۱. آیهٔ ۵۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

۲. به راستی که جای شگفتی است که عمر این‌گونه رفتار می‌کند گویی به اصطلاح کاسه از آش داغ‌تر است و توجه ندارد که پیش از نزول حکم نباید برای خدا و رسول خدا تعیین تکلیف کرد.

واقعی از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است: «به زُهری گفته شد چه کسانی پیش همسران پیامبر می‌رفتند؟ گفت همه خویشاوندانی که به سبب رحم بودن یا از راه شیر خوردن به آنان محرم بودند، از زُهری پرسیدند دیگر مردان چگونه؟ گفت همسران رسول خدا نه تنها از آنان حجاب داشتند که با آنان از پس پرده سخن می‌گفتند و البته یک پرده میان آنان آویخته بود.

واقعی ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله هر دو از زُهری از نبهان از ام سلمه برایم نقل کردند که می‌گفته است: «من و میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم در همان حال ابن ام مکتوم^۱ به حضور پیامبر آمد و این پس از نزول احکام حجاب بود، رسول خدا (ص) به ما فرمود پس پرده روید و از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا مگر او کور نیست؟ او که ما را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، پیامبر فرمود «مگر شما دو تن هم کورید مگر شما او را نمی‌بینید؟»

محمد بن عمر، از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که می‌گفته است: «از صالح بن کیسان شنیدم می‌گفت احکام حجاب همسران رسول خدا (ص) در ماه ذی‌قعدة سال پنجم هجرت نازل شده است.

آنچه پیش از حجاب صورت گرفته است

واقعی، از ابوجعفر رازی و هُشیم از حسین از ابومالک ما را خبر داد که می‌گفته است: «شبهه‌ها که همسران رسول خدا (ص) برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند گروهی از منافقان بر سر راه آنان می‌آمدند و آنان ناراحت می‌شدند و آزار می‌دیدند، آنها در این باره شکایت کردند و چون موضوع به منافقان تذکر داده شد گفتند ما نسبت به کنیزکان چنین می‌کنیم!! و در این هنگام این آیه نازل شد که می‌فرماید: «ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان

۱. عمرو بن قیس که بیشتر به ابن ام مکتوم مشهور است پسرخاله جناب خدیجه و از پیشگامان هجرت به مدینه است و مدتها مؤذن رسول خدا بوده و مکرر در غزوات به سرپرستی شهر مدینه گماشته شده است به گفته برخی در جنگ فادسیه شهید شده است و به گفته برخی به مدینه برگشته و آنجا درگذشته است. به اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۲۷ مراجعه شود.

مؤمن بگو که روپوشهای خود را بر خود فروهشته دارند این نزدیکتر از آن است که شناخته شوند، پس آزار نبینند و خداوند آمرزنده مهربان است»^۱

محمد بن عمر واقدی، از سعید بن بشیر از قتاده، از حسن بصری در تفسیر همان آیه ما را خبر داد که می گفته است: * منظور اصلی این است که سفلگان مدینه متعرض کنیزکان می شده اند و هنگامی که زنان آزاده هم بیرون می آمده اند گاهی آنان را برده می پنداشته اند و آزار می دیده اند بدین سبب خداوند آنان را فرمان داده است که روپوشهای خود را فروهشته دارند.

و باز واقدی از ابن ابی سیرة از ابوصخر، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می گفته است: * مردی از منافقان متعرض زنان مؤمن می شده و آنان را آزار می داده است و چون به او متذکر می شده اند می گفته است او را کنیز پنداشتم، خداوند متعال به زنان مسلمان فرمان داد تا لباس آنان مشخص و برخلاف کنیزکان باشد و روپوش خود را بر چهره و اندام خود فروهشته دارند و چهره را به گونه یی بپوشند که فقط یک چشم ایشان بیرون باشد و می فرماید این شایسته تر از آن است که شناخته شوند.

و همو از مسلم بن خالد از ابن ابی نجیح از مجاهد در بیان این آیه که خداوند می فرماید «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را در مورد چیزی که به دست آورند آزار می دهند»^۲ می گفته است یعنی به کاری که آن را انجام نداده اند.

و همو، از عمر بن حبیب، از صالح بن ابی حسان از عبید بن حنین درباره این آیات که خداوند می فرماید: «اگر منافقان و آنان که در دل آنان بیماری است و دروغ پردازان در مدینه باز نایستند تو را به نبرد با ایشان وامی داریم» تا آن جا که می فرماید «و هرگز برای سنت خدا تغییری نمی یابی»^۳ ما را خبر داد که منظور از همه موارد همه منافقان است.

و باز واقدی از اسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب در تفسیر همان آیات ما را خبر داد که می گفته است: * منظور منافقان اند و کسانی که در دل شک و تردید دارند.

۱. در عموم تفاسیر بر این روایات ذیل همین آیه که پنجاه و نهمین آیه، سوره سی و سوم - احزاب است آمده است. برای نمونه به تفسیر کشف الاسرار میدی و ابوالفتوح رازی مراجعه شود.
 ۲. این آیه هم پنجاه و هشتمین آیه سوره سی و سوم - احزاب است.
 ۳. آیات ۶۲-۶۰، سوره سی و سوم - احزاب.

سخن درباره کسانی که می توانسته اند و برای آنان روا بوده است که به حضور همسران رسول خدا (ص) بروند

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که از او پرسیده اند چه کسانی به حضور همسران رسول خدا می رفته اند؟ و او گفته است خویشاوندانی که از لحاظ نسب یا شیرخواری محرم بوده اند، پرسیدند درباره دیگر مردان چگونه بوده است؟ گفت نه تنها از آنان حجاب می داشتند که از پشت پرده با آنان سخن می گفتند گاهی همگی پشت یک پرده بودند ولی در مورد کنیزکان و کنیزکانی که پیمان آزادی نوشته بودند این موضوع رعایت نمی شد و آنان از مردان حجاب نمی داشتند.

و همو، از ابراهیم بن زید مکی و سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابو جعفر ما را خبر داد که می فرموده است: * حسن و حسین هم همسران پیامبر (ص) را نمی دیده اند. ابن عباس می گفته است دیدار همسران رسول خدا برای آنان حلال بوده است.^۱

محمد بن عمر واقدی، ابن ابی سبرة، از عبدالمجید بن شهیل از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: * به ابن عباس خبر رسیده بود که عایشه از حسن بن علی (ع) رو گرفته و پشت پرده رفته است، خود شنیدم که ابن عباس می گفت دیدار عایشه برای او حلال است. محمد بن عمر از معمر و عبدالرحمان بن عبدالعزیز و محمد بن عبدالله از زهری از گفته نبهان برده آزاد کرده و وابسته ام سلمه ما را خبر دادند که ام سلمه به او که پیمان آزادی نوشته بوده است گفته است آیا هنوز چیزی از تعهد تو بر عهده ات مانده است؟ نبهان گفته است آری، ام سلمه گفته است آن را به برادرزاده ام پرداز که کمکی از سوی من برای ازدواج او باشد. نبهان گریسته و گفته است هرگز به او نخواهم پرداخت.^۲ ام سلمه گفته است اگر می پنداری که می توانی مرا ببینی چنین نیست که مرا نخواهی دید زیرا رسول خدا فرمود

۱. نوحه دارید که بر طبق نص صریح قرآن مجید تمام ذریه طیبه نبوی نوه های دختری آن حضرت به همسران ایشان محرم اند.

۲. ملاحظه می فرمایید که نبهان می پنداشته است بردگان در مدت پیمان می توانند با بانوانی که صاحب ایشانند آزادتر باشند و رعایت حجاب کامل شرط نیست و ام سلمه خلاف نظر او را از گفتار پیامبر (ص) ارائه داده است.

هرگاه برده‌یی برای آزادی خود با شما پیمان نوشت در تمام مدت پیمان از آنان حجاب داشته باشید.

و باز همو از أسامة بن زید و عثیم بن نسطاس و سعید بن مسلم بن بابک ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * سالم سبلان ایشان را خبر داده است که در مدت پیمان آزادی خویش با یکی از افراد خاندان نصر به حضور همسران رسول خدا می‌رفته است و آنان از او رو نمی‌گرفته‌اند و معمول همسران پیامبر چنین بوده است که از بردگان رو نمی‌گرفته‌اند و همچنین در مدت پیمان آزادی ایشان ولی همینکه آزاد می‌شده‌اند از آنان رو می‌گرفته‌اند. و باز واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زهری از نبهان ما را خبر دادند که از گفته‌ی ام سلمه نقل می‌کرده که می‌گفته است * با میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم و در همان حال ابن ام مکتوم به حضورشان آمد و این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود. پیامبر به ما فرمود از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا! او که کور است و نمی‌بیند، فرمود مگر شما هم کورید مگر او را نمی‌بینید؟

محمد بن عمر واقدی از ثوری، از فراس، از شعبی، از مسروق از عایشه ما را خبر داد که درباره‌ی این آیه که می‌فرماید «پیامبر برگزیده‌ی سزاوارتر است به گروندگان از خود ایشان و زنان او مادران آنها»^۱ چنین بوده است که بانویی به عایشه گفته است ای مادر! و عایشه گفته است من مادر مردان شمایم نه مادر زنهای شما. گوید این حدیث را برای عبدالله بن موسی مخزومی گفتم، او گفت مصعب بن عبدالله بن ابی امیه از ام سلمه مرا خبر داد که می‌گفته است * من مادر زنان و مردان شمایم.

سخن درباره‌ی کناره‌گیری رسول خدا از همسران خویش و اینکه آنان را مخیر فرمود که اگر می‌خواهند جدا شوند

محمد بن عمر از جاریه‌ی بن ابی عمران ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابوسلمه حَضْرَمِی

۱. بخشی از آیه ششم، سوره سی و سوم - احزاب است. گفته‌ی عایشه در تفسیر ابوالفتوح هم نقل شده است و افزوده است منظور محرم بودن همسران رسول خدا به مردان نیست بلکه مقصود حرمت ازدواج با آنان است.

شنیدم می گفت همراه ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله که در آن هنگام کور شده بود نشسته بودم و آن دو گفتگو می کردند، مردی آمد سلام داد و نشست و سپس به جابر گفت ای ابو عبدالله! عروة بن زبیر مرا به حضورت فرستاده است که پرسم پیامبر (ص) در چه باره از زنان خود کناره گرفته است؟

جابر گفت یک شبانه روز بود که پیامبر (ص) به نماز جماعت نمی آمد، همه اندوههای گذشته و آینده ما را فرو گرفت. بر در خانه آن حضرت جمع شدیم و بلند گفتگو می کردیم که صدای ما را بشنود و بداند آن جاییم، مدتی طولانی درنگ کردیم نه اجازه ورود فرمود و نه خود پیش ما آمد، جابر می گوید گفتیم پیامبر (ص) دانستند که شما این جایید اگر می خواست اجازه دهد تا کنون اجازه می فرمود، پراکنده شوید و آن حضرت را میازارید، مردم پراکنده شدند غیر از عمر بن خطاب که همچنان ایستاد و سرفه می کرد و بلند سخن می گفت و برای خود اجازه ورود می خواست تا سرانجام پیامبر (ص) به او اجازه فرمود. عمر می گفت به حضور ایشان رفتم و دیدم دست بر گونه خود نهاده است و نشانه اندوه را در ایشان دیدم، گفتم ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد چه چیز شما را افسرده کرده است و مردم از ندیدن شما در چه اندوهی اند، فرمود ای عمر! این زنها از من چیزهایی می خواهند که ندارم - پیش من نیست - و این موضوع مرا چنان کرده است که می بینی، گفتم ای رسول خدا جمیله دختر ثابت از من چیزی خواست که یارای آن را نداشتم^۱ و بر او چنان سیلی زدم که با گونه به زمین افتاد! و شما ای رسول خدا چنانی که خداوند وعده یاری فرموده و پس از سختی آسایش قرار خواهد داد. عمر گفت چندان با آن حضرت گفتگو کردم که متوجه شدم اندکی از گرفتگی و اندوه آن حضرت برطرف شد، من از حضور پیامبر بیرون آمدم و ابوبکر را دیدم و داستان را به او گفتم، ابوبکر پیش عایشه رفت و گفت خودت به خوبی می دانی که پیامبر (ص) چیزی را اندوخته و از شما پوشیده نمی دارد در این صورت چیزی را که ندارد از ایشان نخواهید، نیاز خودت را بررسی کن و به من بگو، عمر هم پیش دختر خود حفصه رفت و به او همانگونه گفت. سپس ابوبکر و عمر با یکدیگر پیش همسران دیگر پیامبر رفتند و همان مطلب را به آنان گفتند. هنگامی که پیش ام سلمه رفتند و آن سخن را برای او گفتند، ام سلمه گفت شما را با این سخنان چه کار است؟ پیامبر (ص)

۱. جمیله همسر عمر و مادر پسرش عاصم است. شرح مختصری از احوال او در اُنْدَالِغَابَه، ج ۵، ص ۴۱۷ آمده است.

خود از همه بر کار ما بیناتر است اگر می‌خواست ما را نهی کند نهی می‌فرمود. وانگهی اگر خواسته خود را از رسول خدا نخواهیم از چه کسی خواهیم؟ و به من بگوئید آیا کسی در کارهای میان شما و همسرانتان دخالت می‌کند؟ ما هم این کار را از شما دو نفر نمی‌خواهیم، آن دو از پیش ام سلمه بیرون رفتند، همسران پیامبر (ص) به ام سلمه گفتند خدایت پاداش خیر دهد که چنین کردی ما نمی‌توانستیم پاسخ آن دو را بدهیم.

گوئید، در این هنگام جابر به ابوسعید گفت آیا همینگونه که گفتم نبود؟ گفت آری ولی باقی مانده‌یی هم دارد، جابر گفت آری به خواست خدا آن را هم می‌گوییم و سپس افزود که خداوند در این باره این آیه را نازل فرمود «ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر زندگی این جهانی و پیرایه آن را می‌خواهید بیاید شما را بهره‌مند سازم و شما را رها کنم رهایی پسندیده»^۱ یعنی بهره و کالایی که برای طلاق می‌دهند و «و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید» باید خدا و پیامبرش را برگزینید و پس از او به همسری هیچ‌کس در نیابید، گوید رسول خدا (ص) این کار و پیشنهاد را از عایشه آغاز فرمود و به او گفت خداوند مرا فرمان داده است که شما را آزاد و مخیر بگذارم که یا خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برگزینید یا این جهان و پیرایه آن را و من این پیشنهاد را از تو آغاز می‌کنم و تو را مختار قرار می‌دهم. عایشه گفت ای رسول خدا آیا به کس دیگری از آنان این مطلب را فرموده‌ای؟ فرمود نه، عایشه گفت من خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برمی‌گزینم و لطفاً این موضوع را به همسرانت مگو. پیامبر فرمود حتماً به آنان خبر می‌دهم و پیامبر (ص) به همه همسران خود این پیشنهاد را فرمود و همگان خدا و پیامبرش و سرای آخرت را برگزیدند و آنان مخیر به گزینش میان دنیا و آخرت بودند و خداوند می‌فرماید «همانا خداوند برای نیکوکاران شما مزدی بزرگ فراهم ساخته است» و خداوند سپس می‌فرماید «ای همسران پیامبر! هر کس از شما ناشایستی آشکار آرد عذاب او دوبرابر افزوده می‌شود و همانا آن بر خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و شایسته عمل کند پاداش او را دوبرابر می‌دهیمش و برای او روزی‌یی گرامی فراهم می‌آوریم. ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید اگر بترسید خدا را و در گفتار نرمی مکنید که آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد و بگوئید سخن پسندیده، و در خانه‌های خود آرام

۱. آیه ۲۸، سوره سی و سوم - احزاب و برای آگاهی بیشتر در تفاسیر به کشف‌الاسرار میدی و ابوالفتوح رازی مراجعه شود و به تفسیر برهان که توضیحات دیگری هم دارد.

گیرید و زیورهای خود را آشکار مسازید چون آشکار ساختن پیشینیان به نادانی»^۱

ابوسعید تأیید کرد که ماجرا به همین گونه بوده است. محمد بن سعد ضمن توضیح خود «فاحشه مبینة» را به معنی زنا گرفته است و افزوده است که خداوند می فرماید از خانه های خود بیرون مروید و منظور از کمله «تبرج» را کنارنهادن روی بند دانسته است.

محمد بن عمر، از ابراهیم بن سعد، از صالح بن کیسان از زُهری از عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب از محمد پسر سعد بن ابی وقاص ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن خطاب از پیامبر اجازه ورود خواست، در آن هنگام تنی چند از زنان قریش در حضور آن حضرت بودند و با صدای بلند با رسول خدا گفتگو می کردند و از ایشان درخواست جامه می کردند. چون صدای عمر را شنیدند که اجازه ورود می خواهد همگی حجاب پوشیدند و پشت پرده رفتند و هنگامی که عمر وارد شد رسول خدا می خندید، عمر گفت ای رسول خدا! خداوند همواره خندان و شادت دارد. پیامبر فرمودند از این زنها که پیش من هستند خنده ام گرفت که چون صدای تو را شنیدند شتابان پشت پرده رفتند. عمر به آن بانوان گفت ای کسانی که دشمن خویشینید آیا مرا هیبت می دارید و رسول خدا را هیبت نمی دارید؟ گفتند تو خشن و تندخویی و کجا با رسول خدا سنجیده می شوی، سپس رسول خدا فرمود سوگند به کسی که جان من در دست اوست هرگاه شیطان ببیند که تو راهی را می پیمایی او راه دیگری غیر از راه تو را پیش می گیرد.

همچنین واقدی از ابوبکر بن اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است: * همسران رسول خدا در حضور آن حضرت بودند و از ایشان جامه می خواستند و عمر وارد شد و چنان گفته شد.

۱. اینها آیات ۲۹ تا ۳۲، سوره سی و سوم - احزاب است. محمد بن سعد در راستای عقاید خودش درباره آنان کلمه فاحشه را به زنا معنی کرده که مورد قبول شیعه و معتزله و گروه بسیاری از مرفه های اهل سنت نیست. ابوالفتوح آن را معصیتی دانسته که مایه آزار خدا و پیامبر است. در تفسیر برهان آن کار را قیام و خروج علیه امام معنی کرده اند. زمخشری هم در تفسیر کشاف آن را به شدت رد می کند و می گوید ضمن تفسیر آیه افک در سوره نور به تفصیل توضیح داده است.

سخن درباره دو بانویی که علیه رسول خدا(ص) همکاری کردند و پشت به پشت دادند و مخیر کردن رسول خدا(ص) همسران خود را

محمد بن عمر واقدی از معمر بن راشد از زُهری از عبیدالله بن عبدالله بن ابی ثور از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است: * همواره در این صدد بودم که از عمر بن خطاب درباره آن دو زن از همسران رسول خدا(ص) که خداوند متعال درباره‌شان فرموده است «اگر به سوی خدا توبه هم کنید همانا به تحقیق که دل‌های شما دگرگون گشته است»^۱ بپرسم، فرصتی پیش نمی‌آمد تا آنکه عمر حج گزارد و من هم همراهش حج گزاردم، او میان راه برای قضای حاجت از راه کناره گرفت، من هم با مشک کوچک آب از راه کناره گرفتم، او رفت و برگشت و من از ظرف آب بر دست او ریختم و وضو گرفت، در آن حال پرسیدم که ای امیر مؤمنان! آن دو همسر رسول خدا که آیه فوق درباره آنان نازل شده است کیستند؟ عمر گفت ای ابن عباس! جای شگفتی است که تو ندانی! آن دو حفصه و عایشه‌اند، آنگاه عمر خود شروع به بیان موضوع کرد و چنین گفت که من و یکی از همسایگانم از انصار در محله خاندان اُمیه بن زید ساکن بودیم و هر یک روز در میان به حضور پیامبر(ص) می‌رفتیم، یک روز من می‌رفتم و روز دیگر او می‌رفت، روزی که من می‌رفتم اخبار آن روز را از وحی که نازل شده بود و امور دیگر برای او می‌آوردم و روزی که او می‌رفت همینگونه رفتار می‌کرد، عمر گفت ما مردان قریش بر زنان خود چیره بودیم و چون پیش انصار آمدیم دیدیم مردمی هستند که زنان بر مردان چیره‌اند، همسران ما از فرهنگ انصار متأثر شدند و چنان شد که روزی بر سر همسرم فریاد کشیدم او هم بر سر من فریاد کشید، از این کار سخت شگفت کردم و آن را بسیار زشت شمردم. همسرم گفت چرا این کار مرا زشت می‌شمی و به خدا سوگند همسران رسول خدا دهان به دهان آن حضرت می‌گذارند و گاه یکی از ایشان یک روز تا شب با آن حضرت قهر می‌کند و از او فاصله می‌گیرد، این موضوع مرا به بیم انداخت و گفتم هر کدامشان این کار را انجام دهد زیان می‌کند، جامه

۱. بخشی از آیه چهارم، سوره شصت و ششم - تحریم است. ابوالفتوح رازی هم در تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۹۷ چاپ مرحوم شعرانی این روایت را آورده است.

پوشیدم و از خانه بیرون آمدم و پیش دخترم حفصه رفتم و پرسیدم آیا کسی از شما هست که یک روز تا شب رسول خدا را به خشم آورد یا خودش با آن حضرت خشم گیرد؟ گفتم آری، گفتم بدبخت و زیانکار خواهی بود، آیا خود را در امان می بینی که خداوند به سبب خشم پیامبرش بر تو خشم گیرد و نابود و درمانده ات سازد؟ از پیامبر فزون طلبی مکن و در هیچ مورد گفته ایشان را رد مکن و از ایشان قهر مکن و هر چه می خواهی از من بخواه و اگر می بینی هووی تو از تو زیباتر و در نظر پیامبر دوست داشتنی تر است ناراحت مباش و مقصودم عایشه بود، عمر افزود که در آن روزها به ما خبر رسیده بود قبیله غسان اسبهای خود را نعل می زنند و آماده جنگ با ما می شوند، و همان هنگام دوستم که به شهر رفته بود شامگاه برگشت و در خانه ام را محکم زد، و بانگ برداشت که مگر عمر خواب است، ترسیدم و شتابان بیرون آمدم، گفتم امروز کار بزرگی رخ داده است، گفتم چه خبر است آیا قبیله غسان آمده اند؟ گفتم مهمتر و بزرگتر از آن است، پیامبر(ص) همسران خود را طلاق داده است. گفتم وای حفصه که نوید و زیان دیده شد گمان می بردم که این کار به زودی صورت خواهد گرفت. جامه پوشیدم و بیرون آمدم و نماز صبح را همراه رسول خدا گزاردم و پیامبر(ص) دالان چه بی داشت که آن جارفت و کرانه گرفت. من پیش حفصه رفتم دیدم می گرید، پرسیدم چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ مگر این موضوع را به تو نگفته بودم؟ آیا پیامبر شما را طلاق داده است؟ گفتم نمی دانم چه بگویم، در این دالانچه از همگان کناره گرفته است، عمر می گوید از خانه او بیرون آمدم و به مسجد و کنار منبر رفتم دیدم گروهی آن جا نشسته اند و برخی از ایشان گریه می کنند، من هم کنارشان نشستم ولی ناراحتی و دلتنگی بر من چیره شد و کنار دالانچه بی که پیامبر(ص) آن جا بود رفتم و به غلام سیاهی که بر در ایستاده بود گفتم از ایشان برای عمر اجازه ورود بخواه، غلام رفت و با پیامبر گفت و پیش من برگشت و گفت گفتم پاسخی فرمود، من برگشتم و کنار منبر با همان گروه نشستم ولی قرار نداشتم دوباره برگشتم و به غلام گفتم برای عمر اجازه بگیر. رفت و باز آمد و گفت گفتم پاسخی فرمود، باز گشتم و همچنان با آن گروه کنار منبر نشستم. باز بی قرار شدم و پیش غلام رفتم و گفتم برای عمر اجازه بگیر، رفت و بیرون آمد و گفتم گفتم و نام بردم سکوت فرمود. برگشتم و چون پشت کردم و چند گامی رفتم غلام مرا فراخواند و گفت برای تو اجازه فرمود، به حضور پیامبر رفتم و دیدم بر بوریایی دراز کشیده است و تشکی ندارد و فقط زیر سر بالشی انباشته از لیف خرما داشت. بوریای و برجستگی شن ها بر

پهلوی آن حضرت اثر کرده و نقش انداخته بود. سلام دادم و همچنان که ایستاده بودم پرسیدم آیا همسران خود را طلاق داده‌ای؟ فرمود نه، تکبیر گفتم و همچنان که ایستاده بودم گفتم اجازه دارم ساعتی انیس و همدم رسول خدا باشم؟ موافقت فرمود، گفتم مرا به یاد دارید که ما مردان قریش بر زنان خود چیرگی داشتیم و چون به مدینه آمدیم کنار مردمی آمدیم که زنان ایشان بر مردان چیره بودند و چنان شده است که همسرم بر من خشم گرفت و پاسخ مرا داد و چون این کار او را زشت شمردم گفت این کار مرا زشت می‌شمری و حال آنکه همسران رسول خدا هم پاسخ او را می‌دهند و از او کناره می‌گیرند و گاه یکی از ایشان تمام روز را تا شب از او کناره می‌گیرد، من گفتم بی‌چاره حفصه که نوامید و زیان‌کار خواهد شد، آیا آنان درامانند و نمی‌ترسند که خداوند به سبب خشم پیامبرش خشم گیرد و هلاک و نابود شوند؟ عمر گفت پیامبر(ص) لبخندی زد و من فرصت شمردم و گفتم ای رسول خدا کاش مرا دیده بودی که پیش حفصه رفتم و به او گفتم نباید ناراحت شوی از اینکه می‌بینی دوست تو - عایشه - از تو زیباتر و در نظر رسول خدا محبوب‌تر است، در این هنگام پیامبر(ص) لبخند دیگری زد و من همینکه لبخند دوم او را دیدم نشستم، و چشم به اطراف همان حجره انداختم به خدا سوگند هیچ چیز که چشمگیر باشد جز سه پوست تخت ندیدم، عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که خداوند بر امت شما گشایش دهد که پارسیان و رومیان در گشایش‌اند و با آنکه خدا را نمی‌پرستند نعمتهای این جهان به آنان ارزانی شده است، گوید در این هنگام پیامبر که تکیه داده بود نشست و فرمود ای پسر خطاب مگر تو در این موضوع تردید داری که خوشی‌ها و بهره‌های پسندیده‌ی ایشان فقط در همین جهان به آنان داده شده است، عمر می‌گوید به رسول خدا گفتم برای من آموزش خواهی کن.

عمر می‌گفته است رسول خدا(ص) به سبب آنکه همین سخن را!!^۱ حفصه به عایشه گفته بود از زنان خود بیست و نه شبانه‌روز کناره گرفت و فرمود «یک ماه پیش ایشان نخواهم رفت» و این به سبب دل‌تنگی شدید پیامبر از ایشان بود و خداوند در این باره به پیامبر عتاب فرمود، و چون بیست و نه شبانه‌روز گذشت رسول خدا(ص) به خانه عایشه رفت و نوبت را از آن‌جا شروع فرمود. عایشه پرسید که مگر سوگند نخورده بودی که یک ماه پیش ما نیایی؟ و حال آنکه روزشماری کرده‌ام و پس از بیست و نه شبانه‌روز آمده‌ای، پیامبر

۱. ملاحظه می‌فرمایید که هیچگونه رمز و رازی نبوده است و این روایات از این جهات سست و غیرقابل اعتماد است. عتاب‌های تند خداوند نسبت به آن دو همسر حضرت ختمی مرتبت فراتر از این حرف‌هاست.